

# گفت و گو با حجت الاسلام صدیق اورعی

(مدرس علوم اجتماعی)

که بخواهید بپردازید و تشخیص بدهید که قلمرو فعالیت‌های سازمان حوزه علمیه چیست؛ باز مسأله وعظ و خطابه، تعلیم مسایل فقهی به مردم، برگزاری مراسم مذهبی، مثل امام جماعت و همانند اینها، یک مقداری ما را دچار مشکل می‌کند. چون مثل یک سازمان معمولی عضو آن سازمان نیست که مرجع تقلید و زعيم و مدرس و مدرس سطوح از مقدمات تا خارج در آنجا هستند و امور مالی و اداری و آموزشی که به خودحوزه وصل است و عمدتاً هم در جهت آموزش و تعلیم و حفظ این امورات است. البته یک نگاه دیگر هم می‌توان داشت یعنی بگوییم: آن آدم‌هایی که در ارتباط با مردم هستند اینها را هم داخل در سازمان فرض کنیم اما با ارتباطات نیمه گسسته از این بابت که نهایتاً تعدادی از حوزویان بعد از طی دوره‌هایی از آموزش حال کامل یا ناقص، مربوط به موضوع فعالیت بعدی یا بدون مربوط به آن، نهایتاً این است که آنها بعد از مدتی روحانی شناخته خواهند شد. به طور خیلی واضح از لباس روحانی هم استفاده می‌کنند. مقداری هم درس خوانده‌اند. اینها بعضی امور مثل: وعظ، خطابه، مراسم مذهبی، آموزش مسایل دینی را بر عهده می‌گیرند. و از آن جهت که اکثرشان رابطه با حوزه علمیه برقرار می‌کنند، می‌توان گفت مروجین افکار و اندیشه‌های حوزه‌اند و افکار حوزه علمیه را ترویج می‌کنند. از این طرف چه بسا خواسته‌های مردم و سئوالات مردم را برطرف می‌کنند و پاسخ می‌دهند. کم‌کم ترجمه می‌کنند و به صورت استفتاء در می‌آورند، یا وجوهات را از مردم می‌گیرند و در واقع رابط هستند بین مردم و مراجع تقلید که به دست

در جامعه داریم که آنها روحانی‌اند. موقعیت اجتماعی که روحانیون در کل جامعه احراز می‌کنند، بیشتر از چیزهایی است که در سازمان حوزه علمیه وجود دارد. به عنوان مثال امامان جماعت روحانیون هستند ولی به این شکل که بخواهند اینها در یک سازمان باشند، در یک جا جمع بشوند، اسامی آنها ثبت بشود، سلسله مراتب داشته باشند، اینچنین نیست. آنها اصلاً جزء سازمان حوزه علمیه محسوب نمی‌شوند. بعضی از آنها از جهت دیگری عضو حوزه علمیه اند یعنی طلبه‌اند، مدرس حوزه علمیه‌اند. نه از باب این که امام جماعت بودن خودش عضو سازمان حوزه علمیه باشد. با توجه به مسایل پیش گفته، تعریف کمی مشکل می‌شود؛ چرا که وقتی می‌خواهید به قلمروهای آنها هم

● **موقعیت اجتماعی که روحانیون در کل جامعه احراز می‌کنند، بیشتر از چیزهایی است که در سازمان حوزه علمیه وجود دارد. به عنوان مثال امامان جماعت روحانیون هستند ولی به این شکل که بخواهند اینها در یک سازمان باشند، در یک جا جمع بشوند، اسامی آنها ثبت بشود، سلسله مراتب داشته باشند، اینچنین نیست. آنها اصلاً جزء سازمان حوزه علمیه محسوب نمی‌شوند.**

🕌 - ابتدا تعریف خودتان را از حوزه علمیه بفرمایید که چیست؟ تا بر اساس آن تعریف و تلقی، پرسشهای بعدی را طرح کنیم.

سازمان تحقیق و آموزش و ترویج علوم دینی، طبیعتاً همچون یک سازمان، دارای تقسیم کار خواهد بود. می‌توان برای آن چارت سازمانی ترسیم کرد. موقعیت‌های مختلف مثلاً زعامت، مرجعیت، استاد، مدرس، مدرس خارج، سطوح مختلف، طلبه، اینها را می‌شود مثل بقیه سازمانها که استاد، شاگرد و رئیس دارد، ملاحظه کرد. حتی امور مالی مثل: بیوت علما که شهریه تقسیم می‌کنند، یا بعضی از علما در زمان شاه که می‌پذیرفتند که نامه بنویسند برای معافیت طلبه‌ها، به نوعی برخی از مسؤولیت‌های تشکیلاتی یا خارج از نهاد حوزه را به عهده می‌گرفتند. که حالا این کار را شورای مدیریت عهده‌دار است مانند: امور اداری، امور مالی، آموزش هم دارد. ثبت نام، امتحانات، گواهی‌های تحصیلی و آموزشی که صادر می‌کنند. یک سازمان آموزشی علمی است. حالا فرض کنید مثل یک دانشگاه می‌ماند. این از لحاظ ماهیت. در واقع ماهیت حوزه، ماهیتی پژوهشی، آموزشی و ترویجی است.

🕌 - این سازمان آموزشی، پژوهشی و ترویجی که شما تعریف کردید به چه قلمروهایی وارد می‌شود و به چه مسایلی می‌پردازد؟

در واقع ما یک سازمان حوزه علوم دینی داریم، و به یک معنای وسیع‌تری ما افرادی



آنها می‌رسانند. البته مسأله گوها، روضه خوانها و وعظ ارتباطشان از همین مقدار هم کمتر است. ممکن است یک واعظی یا هیج بی‌تی و مرجع تقلیدی و مدرسی هم ارتباط نداشته باشد.

ﷺ - یعنی به لحاظ معیشتی، نوعی استغنا و استقلال پیدا کرده است؟

بله: مثلاً فرض کنید یک آقای مدتی در مشهد یا قم یا نجف تحصیل کرده و حالا هم برگشته به یک شهری، یک شهریک صد هزار نفری، ممکن است که امام جماعت هم شده باشد و به وعظ و تبلیغ مشغول است. یک آدمی است که از لحاظ مالی مستقل از حوزه علمیه عمل می‌کند و از لحاظ ارتباطی هم در واقع جدا و گسسته از حوزه علمیه است. البته دانش را از حوزه علمیه یاد گرفته، حالا هم ممکن است که کتابهایی و نوشته‌هایی از علما و مدرسین بزرگ را برای منبر و مجالس خودش مطالعه کند، چه بسا این کتابها هم از کسانی باشد که نویسندگان آنها از دنیا رفته باشند، مثلاً کتاب جامع السعادات را بخواند یا تفسیر المیزان را بخواند برای رفتن به منبر. دنبال سخنان استاد زنده‌ای نیست که رأی‌های او را بیان کند، چه بسا نقدهایی که نسبت به آن مباحث در حوزه‌ها پیدا شده است از آنها مطلع نباشد و همچنان مطلب المیزان و جامع السعادات را بگوید و گاه ممکن است خودش به توفیق دست پیدا کند. انتخاب روایت را هم با تمامی قواعدش رعایت نمی‌کند، بلکه بیشتر

### شکوه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

از باب این که با ذوق او جور در می‌آید، کاری به این ندارد که با ذوق شارع هم هماهنگ در می‌آید یا خیر. احساس می‌کند که این روایت با آن چارچوب فهم دینی او جور در می‌آید، آن را انتخاب می‌کند و می‌گوید خیلی هم به دنبال سند و مدرک هم ممکن است نباشد. لذا این یک نکته‌ای است که همه اینها را اگر بخواهیم عضو آن سازمان حساب کنیم یا معیارهای واقعی یک سازمان، درست در نمی‌آید ولی اگر صرفاً حوزه‌های علوم دینی که یک سازمان هستند، سلسله مراتب و وجوهات آن و سیستم اداری آن، امور مالی و آموزشی آن معین است، بسیار کم هستند که فقط درس بخوانند و اسمشان جائی درج نباشد و امتحانی ندهند. یا حداقل استادشان او را نشناسد. بنابراین ممکن

● با تعمیم آموزش راهنمایی در همه جاهای شود گفت که تمامی افرادی که جدیداً به عضویت جامعه درمی‌آیند، قبل از هر روحانی نزد معلمان دینی، دین را یاد می‌گیرند. برخورد معلم دینی، کتاب دینی، کلاس دینی، نوع بیان، نوع استدلال، ذهنیت این فرد تازه را از دین شکل می‌دهد.

است افرادی به صورت آزاد در کلاسها شرکت کنند و بهره ببرند که اینها خودشان هم خود را جزء سازمان حوزه نمی دانند.

**🕌 - ما می توانیم اینگونه تقسیم بکنیم که ما یک سازمان داریم که به این مسایلی که جنابعالی اشاره کردید برمی گردد و در کنار این، یک مرکزی داریم تحت عنوان روحانیون یا روحانیت؟**

یک قشر اجتماعی داریم، روحانیون افرادی هستند که روحانی هستند از لحاظ شغل اجتماعی یا موقعیت اجتماعی، چند تا موقعیت مختلف مثل امام جمعه، جماعت، واعظ، مدرس، مجتهد و طلبه در حال تحصیل و غیره داریم که اینها در واقع یک قشری را تشکیل می دهد بنام روحانیون. بعضی، اکثر یا نیمی از این روحانیون در سازمانهای آموزشی، پژوهشی متمرکزند. تعدادی از اینها فارغ التحصیلانی هستند که در میان مردم هستند و بیشتر ارتباط مثلا دینی سازمان راه یا آموخته های اینها را با مردم برقرار می کنند و آن هم دو نوع است، بعضی از آنها حداقل از لحاظ وجوهات، ارتباطی با یکی از مراجع دارند، یا استفتاء و بعضی از آنها، این را هم ندارند که همین واعظ و روضه خوانها عمدتا این گونه هستند.

**🕌 - لذا در همین قسمت هم، وقتی ما بیاییم سراغ روحانیت، سازمان روحانیت را می شود سازمان دهی کرد، هماهنگش کرد و برنامه ها را در یک سطح کلانی پی ریزی کرد**

چون قشر روحانیون اعم از آنها می بودند که در سازمان حوزه علوم دینی اند و بیرون اند، لذا ما نباید بگوییم سازمان روحانیون، چون

نیمی از روحانیون در سازمان نیستند، افرادی هستند که موقعیت روحانی در میان مردم دارند و به انجام امور روحانی هم البته مشغولند ولی عضو آن سازمان هم نیستند.

**🕌 پس مانمی توانیم برنامه های کلانی را در یک جایی ریزی بکنیم.**

مگر اینکه یک سازمان جدید بوجود بیاوریم که وسیع تر از حوزه علوم دینی باشد. سازمانی برای همه روحانیون بوجود بیاوریم.

**🕌 - یعنی نهادی به عنوان نهاد دینی؟**

نه، نهاد دینی الزاما شکل سازمان یافته ندارد. ساختهای سازمان یافته داریم، ساختهای سازمان نیافته داریم، اینها آثارشان هم با هم فرق دارد. در عین حال، نهاد دین، بخشی از نهاد سازمان مربوط به نهاد را تشکیل می دهند، همان برگزاری مراسم، بخشی از فرآیندهای اجتماعی دینی است. آثار تربیتی و اخلاقی دینی و همبستگی دینی هم تولید می کنند، ولی این آقای که محور این مجلس هست و واعظ و اهل منبر که روحانی هم هست همه او را با همین عنوان می شناسند. یک سوابقی هم به لحاظ آموزشی داشته ولی دیگر عضو آن سازمان نیست. او خودش مستقلا به ایفای نقش مشغول است. لذا او جزء روحانیون است و به لحاظ کارکرد هم در نهاد دین قرار می گیرد، اما جزء سازمان حوزه علوم دینی که بیشتر جنبه آموزشی و پژوهشی دارد قرار نمی گیرند. خیلی جوامع هستند که همه نیروهایشان را در یک سازمان وسیعی که همه نوع افراد باشد، قرار می دهند. مثلا در مسیحیت، تمامی کسانی که کشیش هستند در یک سازمان روحانیون عضو هستند. روابط و ضوابط و ارتباط و امر و نهی هم دارند. لذا تمامی کشیش هایی که در



کلیساها مستقر هستند اگر چه در کشورهای دور، عضو همین تشکیلات و دارای سلسله مراتب هستند. الزاما هم مشغول آموزش و پژوهش نیستند. جدای از آنها هم نیستند. آنها می دانند که در فلان نقطه یک نفر هست و اسم او فلانی است. کجا درس خوانده است و الان به چه کاری مشغول است.

**📖 - ضمن آن که دارای پرورنده و سوابق است و موقعیت او راهم همان کلیسا مشخص می کند.**

بله، خودش نمی تواند به آن جا برود و بین مریدان جایی برای خودش دست و پا کند و کلیسای تأسیس کند. اگر این کار را بکند در حقیقت از آن سازمان کاتولیک به واقع خارج شده است. الان از این قبیل کلیساهای زیاد پیدا شده است. در آمریکانواع کلیساهای تازه، پیدامی شود. اینها را هم در واقع کشیش ها درست می کنند، اما کشیش های جدا شده. البته خود پروتستانها از کاتولیک ها جدا شده اند و خیلی رابطه ای با آنها ندارند.

**📖 - اینها را باید بیشتر به عنوان گروه های معترض بشناسیم که از مجموعه سازمان جدا شده اند.**

اینها در واقع مثل فرقه های تازه هستند. ولی خود کاتولیک ها تا آن جایی که کشیش خودش را کاتولیک می داند به آن سازمان وصل است. حال اگر کسی می خواهد اعتراض کند و فرقه تازه ای به وجود بیاورد این بحث دیگری است. ولی ما روحانیون جدایی داریم که در واقع هیچ فرقه جدایی نیستند و خودشان را شیعه دوازده امامی می دانند و خود را متعلق به همین روحانیت می داند. مقلدیک مرجع تقلیدی هستند، مروج یک مرجع خاص هم چه بسا باشند، حتی بدون آنکه با او رابطه داشته باشند.

در مجموع این جوری تشخیص داده است که فلان آقا بهتر است. می گوید: ما ایشان را بهترین دانیم. بعد هم شاید وجوهات هم نگیرد، بلکه افراد را به جای دیگری بفرستد. ترویج می کند ولی رابطه نداشته باشد.

**📖 - با توجه به شناخت سازمان حوزه های علوم دینی از روحانیون، اگر موافق باشید پیروان را به قلمروهای مسؤلیت حوزه.**

مهمترین قلمرو حوزه علمیه، آموزش فقه است و مقدمات آن یا متلا روش استدلال، اصول، رجال، درایه، آن چیزهایی که جزء مقدمات آموزشی است که اگر تمامی آن مراحل را با موفقیت تمام کند، فقیه خواهد شد. این کار اصلی سازمان حوزه علوم دینی است به روشی که از یک صد سال قبل به این طرف مرسوم بوده و هست. معمولا در این که علم کلام که یک کار جدی در قلمرو دفاع و ترویج دین هست، ولی افراد آموزش رسمی و الزام آوری طی نمی کنند. البته در برنامه های جدید یکی - دو درس در سطوح مقدماتی آنها اضافه کرده اند. آنها چه بسا برای نیازهای خود شخص باشد تا اینکه یک آموزشی باشد برای انتقال به دیگران، چون در آن شکل های قدیمی تر حوزه علمیه چه بسا اگر یک نفر وارد حوزه علمیه می شد و چهار سال هم درس می خواند و از صد طلبه اگر پنج نفر آنها انصراف می دادند از تحصیل، شاید مسایلیش را هم در آن حدی بلد بود که هر آدم معمولی در مسجد محل بلد بود. نه این که یک دوره رساله را خوب خوانده باشد. به دلیل آن که می گفتند مقدمات را بخوان تا کم کم آشنابشوی، چه بسا اگر شرح لمعه می خواند دیگر مسأله اش حل می شد، به جای آن که از یک مجتهد تقلید می کرد از خود لمعه تقلید می کرد. نه از باب این که مجتهد شده است بلکه از آن جهت که اطلاع بیش از

این نداشت و خیال می کرد این می تواند ملاک عمل او قرار بگیرد. و حالا آمده اند و می گویند که باید رساله بخواند، یک کمی هم اخلاق بخواند. البته در همان سالهای اول ورود به حوزه علوم دینی. در واقع خارج از برنامه، یا فوق برنامه. یا گرایشهای محدودی به بعضی از شاخه ها که زیر نظر علمای بزرگ در بعضی از مراکز و مدارس ایجاد شده است. اینها را می شود گفت دانشکده های کوچکی یا گروه های آموزشی کوچکی هستند که جداگانه تشکیل شده اند.

● **برگزاری مراسم دینی یکی از کارکردهای نهاد دین است و بالطبع انسانهایی که عضو سازمانی یا قشری هستند که باید نهاد دین را در عالم خارج محقق کنند روحانیون اند. با پیدا شدن مداحی، (به اصطلاح مداحی یعنی نقشی که اینها دارند حال ممکن است که اینها مدح نکنند بلکه سوگواری کنند، این اصطلاح است) بسیاری از مراسم دین که جنبه حفظ شعائر، جنبه یادآوری خاطره های دینی، یادآوری الگوهای دینی، ایجاد همبستگی مذهبی بین آدمهائی کند. این از دست روحانیون خارج شده و به دست یک آدمهائی به نام ذاکر یا مداح قرار گرفته است. آنها کم کم از حالت موردی خودشان را سازمان داده اند.**

● **انتظارمان این است**  
 که مسأله ترویج را جدی بگیرند و اعضاء خودش را در ابتدا که طلبه‌اند و بعد هم که فضلاء می‌شوند، اینها را برای ترویج و آموزش دین به مردم، آموزش بدهند. به آنها نحوه بیان و نحوه سخنرانی را بدهند.

مثلا گروههایی که آقای سبحانی و آقای مصباح یزدی در قم تشکیل داده‌اند که اینها اهتمام دارند که تعداد محدودی را در کلام آموزش دهند. این در واقع انتظار از حوزه علمیه است که هم در کلام و هم در فقه وارد بشوند. چون در واقع حفظ دین دفاع از دین و جواب شبهات را مردم از عالمان دینی انتظار دارند. اگر اینها این کار را نکنند چه کسی این کار خواهد کرد؟

بحث کن - اگر شما توانستی برای ایشان ثابت کنی؟ اگر جواب مقاله‌اش را دادی؟ و... خیلی از ایمان مردم با همین وجه محکم می‌ماند.

🕌 - **در حقیقت مردم ایمان به چیزی دارند که یقین دارند که مثلا فلان آقا و فلان آقا آنها را می‌داند، گرچه خودشان آن علم یا اطمینان را ندارند.**

🕌 - **الان بیشتر یا آن وجه غالب حوزه‌های علوم دینی پرداختن به فقه است. به همان بایدها و نبایدهای فقهی و عالم واقعی در حوزه‌های علوم دینی کسی است که به فقه و اصول می‌پردازد.**

این عین همان بحث فقهی است که تقلید می‌کند، حالا ممکن است که بگویند در عقاید تقلید نیست این یک جور اطمینان برایش می‌آورد. همان گونه که می‌داند این آقای فقیه با تحقیقات دقیق و با حساسیت فراوان این حکم را استنباط کرده‌است. پس مطمئن هم می‌شود که پس می‌شود به آن عمل کرد. در عقاید هم همین گونه است، یک کسی بگوید که قرآن تحریف شده‌است، بعد این فرد می‌بیند که قائلان به تحریف و علما با هم بحث می‌کنند و بحث‌های آنها هم خیلی جدی است و آن مدعی تحریف هم خیلی حرف برای گفتن ندارد که بگوید. ممکن است که این فرد از این مباحث چیزی یادش نماند. و شاید هم اصلا متوجه این بحثها نشود ولی می‌بیند که ظاهرا این اشکال تحریف قرآن دلیل محکمی ندارد و نیز می‌بیند که علمای معتقد به عدم تحریف پیروز از بحث بیرون آمدند. او هم اطمینان روحی پیدامی‌کند که قرآن تحریف نشده‌است. این قلمروی است که همیشه حوزه به آن وارد می‌شده‌است ولی الان خیلی ضعیف به آن می‌پردازد، البته این ورود هم تازگی دارد، چون احساس می‌شود که در دهه‌های قبل کلا فراموش شده بود. و حیطه‌هایی هم هست که روحانیون وارد آن حیطه‌ها می‌شوند که حوزویان به عنوان عضو حوزه وارد آن حیطه‌ها نمی‌شوند، گرچه بعضی از افرادی که عضو حوزه‌اند در ایام تعطیلی وارد آن

یک وقت انسانها مؤمن هستند و می‌خواهند بدانند که تکلیف آنها به عنوان مؤمن چیست و یک زمان شبهه‌ای به یکی از عقاید دینی وارد کرده‌است. حالا باید یک کسی به آن جواب بدهد. ممکن هم هست که بسیاری از متدینین متوجه آن شبهه شده‌اند و از آن اطلاع یافته باشند؛ چون احتمال دارد که بعضی از متدینین از شبهه اطلاع پیدا نکنند که هیچ، اینها احتیاج به جواب هم ندارند، ولی تعدادی از شبهه مطلع می‌شوند. لازم هم نیست که این متدینان خیلی متخصص هم باشند ولی اگر ببینند که یک عالم دینی آمد در یک جایی و در یک جلسه‌ای یک جوری جواب دلا که گویی آن شبهه کننده محکوم شد، این احساس برای این متدین کافی است. احساس این باشد که عالم دین ادله‌اش واقعا قانع کننده‌است. لازم نیست، خیلی بفهمد که آن استدلال چه بوده است. اگر همین قدر از احساس را داشته باشد، در واقع نیاز او را ارضاء می‌کند. اگر کسی به او بگوید که خودت جواب بده، او خواهد گفت: من که متخصص نیستم، اگر که اشکال دارید، آقای فلانی هست - بیا و با ایشان

● **مسجد باید به نحوی سازمان دهی شود که آن مرکزیت علمی حوزه علمیه، یک نظارت واقعی روی مساجد داشته باشد. آن گونه نباشد که هر کس که به هر نحوی امام جماعت شد یا واعظ شد یا امام جماعت معلوم بشود که چه کسانی واعظ هستند. آیا صلاحیت واعظ بودن دارند یا ندارند. اینها چه مطالبی رامی‌گویند؟ آیا این سخنرانیها صحیح است یا غلط است. یک افرادی باشند که آنها را بررسی و مطالعه کنند. نوار جمع کنند یا داشت بردارند، حتی مصاحبه کنند**

قلمروها باشند. مثل وعظ و خطابه و ترویج دین اینها جنبه فرعی دارد تا اصلی، لذا آموزش دین و این امور را بیشتر اینها بر عهده می‌گیرند، همین روحانیون که بیشتر کارشان جدای از درس و برنامه‌های رسمی حوزه تلقی می‌شود.

### با توجه به آنچه که به عنوان کارکرد حوزه یا قلمروهای حوزه بیان گردید در این ارتباط سخنی هم داشته باشیم از رقبای موجود.

این کارکرد اگر از حوزه نیست، از روحانیون حتما هست، مثلا برگزاری مراسم دینی یکی از کارکردهای نهاد دین است و بالطبع انسانهایی که عضو سازمانی یا قشری هستند که باید نهاد دین را در عالم خارج محقق کنند روحانیون اند. با پیدا شدن مداحی، (به اصطلاح مداحی یعنی نقشی که اینها دارند حال ممکن است که اینها مدح نکنند بلکه سوگواری کنند، این اصطلاح است) بسیاری از مراسم دین که جنبه حفظ شعائر، جنبه یادآوری خاطره‌های دینی، یادآوری الگوهای دینی، ایجاد همبستگی مذهبی بین آدمهایی کند، این از دست روحانیون خارج شده و به دست یک‌آدمهایی به نام ذاکر یا مداح قرار گرفته است. آنها کم کم از حالت موردی خودشان را سازمان داده‌اند. مثلا مجمع الذاکرین تهران و امثال آن که در بسیاری از شهرها هم هستند، دوره دارند و آموزش می‌دهند و در واقع همدیگر را تأیید می‌کنند. گرچه در درون آنها بعضی کاملا منفردوارد می‌شوند اما آنهایی که کار می‌کنند و جا افتاده‌اند و حرفه‌ای شده‌اند، اینها همه به هم مربوطند. این از مواردی است که الان روحانیون به نظر من در این عرصه با محدود شدن قلمرو مواجه شده‌اند، چه بسا بعضی ازوعاظ یا ائمه جماعت هم به این مسأله دامن زده باشند به این شکل که مثلا آن عالم به منبر رفته، وعظ کرده و تفسیر آیه هم گفته است،

اما حالا باید روضه یا نوحه بخواند یا سینه زنی راه بیندازد. چه بسا خیال بکند که شأن او اجل از این است که ذکر مصیبت کند، روضه بخواند، چون این کارها را ذاکر یا مداح انجام می‌دهد که سواد هم ندارد و درس هم نخوانده است. و حال آن که این خودش میدان به آنها داده است و بسیاری از جاهای بون حضور روحانی، مراسم صورت می‌گیرد. در تهران در ایام محرم کنار خیابانها، داربست می‌زنند و یک چادری می‌کشند، کوچه‌ها تبدیل به حسینیه می‌شوند، نه مجوز دارد نه مسئول دارد و رابطه‌ای هم با هیچ کجا ندارد، در مشهد اغلب مساجد درهایش بسته است، مراسم را در خانه‌های خودشان می‌گیرند، در تهران همه مساجد محرم مجلس دارند، بعلاوه حسینیه‌های موقت، ولی در مشهد بسیاری از مساجد اصلا تعطیل است. در خانه‌هاشان از هزار نفر تا دو هزار نفر، در مراسم شرکت می‌کنند و در بسیاری از اینها اصولا هیچ روحانی دعوت نمی‌شود. این به نظر من یک نکته است که قلمرو فعالیت سازمان روحانیون که متصدی اعمال نهاد دینی هستند محدود کرده‌اند، بلکه به این قشر اضافه شده‌اند، بدون این که آموزش ببینند. عقایدشان برداشته‌ای آنها حتی اشعار آنها کنترل بشود که با اصول و معیارهای صحیح همساز است یا خیر؟ از نظر تاریخی درست است یا خیر؟

مشکلی که حوزه‌های علوم دینی یا قشر روحانیت با این گروه یا رقیب دارند این است که عالمان دین و بزرگان حوزه علوم دینی عملکرد و نوع رفتار آنها را رد می‌کنند. چنانکه مراجعی بوده‌اند که سران هیئت‌ها را خواسته‌اند و نسبت به آنچه که در درون هیئت به عنوان دین صورت می‌گیرد اعتراض کرده‌اند بعضی از کارهای آنها را و او هن به دین می‌دانند. نوع عزاداری و مراسمی را که آنها می‌گیرند خلاف

شروع می‌دانند. درحقیقت آنها کاری انجام می‌دهند به عنوان دین که عالمان دین کار آنها را دین و دینی نمی‌دانند و حال آنکه آنها مصر بر کار خودشان هم هستند.

از لحاظ واقعیت اجتماعی، اینها جزء مراسم دینی است و آثار دینی دارد، چه علمای دینی بپذیرند و تأیید بکنند و چه نپذیرند و تأیید نکنند. این واقعیتی است که هست. لذا به نظر من راهش این نیست که بیایند و بگویند که ما ممنوع می‌کنیم، راهش این است که به روحانیون جوان تفهیم کنیم که یک کار مهم روحانی، برگزاری مراسم مهم دینی است. شما هم علاقه مند بشوید و هم آموزش ببینید و این کار را خودتان به عهده بگیرید.

این گروهی که شما یادآور



شدید که عهده‌دار بخشی از کار روحانیون شده‌اند و حال آنکه خود حوزه باید عهده‌دار آن شود. حالا کار اینها را برخی علمای بزرگ دین تأیید نمی‌کنند و آن را غیر دین می‌دانند. اما اموری هم هست که در درون جامعه انجام می‌پذیرد و حوزه خود را متکفل و متصدی آنها می‌داند و حال آنکه دیگران انجام می‌دهند و هیچ ارتباطی هم با حوزه ندارند، بلکه مدعی عدم ارتباط با حوزه هم هستند.

آموزش و پرورش یک سازمان دولتی است. هیجده میلیون هم فعلا دانش آموز دارد. سالهای مختلف مقاومت خواهد کرد. حالا اگر بگوییم که دو یا سه ساله اول دبستان بحث



آموزش دینی آن جدی نیست، بلکه ساده و بدیهی است مثل معرفی نماز و خدا و پیامبر. اما در هر حال چند میلیون دانش آموز راهنمایی و دبیرستان تحت پوشش کتابهای دینی و معلمین دینی قرار دارند و مربیان پرورشی هم حداقل یک پنجم وقتشان به اخلاق اسلامی و سلوک دینی مشغولند. اینان در واقع جایگزین روحانیون شده‌اند. همانگونه که ناگزین و مداحان جایگزین فعالیت روحانیون شده‌اند. در برگزاری مراسم، الان این دبیران دینی و مربیان پرورشی جایگزین روحانیون شده‌اند و نیز در تعلیم کلام و اخلاق اسلامی

ﷺ - یعنی این گروه، هیجده میلیون جمعیت را مدام تحت آموزش دینی مستقیم خود دارند.

بله، هیجده میلیون که در حال عبور هستند یک آکادپلمش را می‌گیرد و بیرون می‌آید و از آن طرف یک آدم جدید عضو این مجموعه می‌شود. یعنی در واقع با تعمیم آموزش راهنمایی در همه جاهای می‌شود گفت که تمامی افرادی که جدیداً به عضویت جامعه درمی‌آیند، قبل از هر روحانی نزد معلمان دینی، دین را یاد می‌گیرند. برخورد معلم دینی، کتاب دینی، کلاس دینی، نوع بیان، نوع استدلال، ذهنیت این فرد تازه را از دین شکل می‌دهد. این به نظر من خیلی موضوع جدی است. ممکن است که الان هم این نوع از کار، دارای ثمراتی باشد، چون آگاهی دینی به مردم می‌دهد ولی به صرف این که افرادی دبیر هستند، ظاهراً هم همه قصد خیر دارند و ظاهراً هم همه متدین هستند و ظاهراً هم اگر خطایی صورت بگیرد، در خود سازمان آموزش و پرورش کنترل‌هایی صورت می‌گیرد، اگر چنانچه گزارشی یا چنین چیزی باشد ولی خیلی چیزها هست که خود طرف مطلع نیست که در حال انحراف استدلال است و چه بسا با تغییر و

تحولات افکار عمومی، او هم ناخودآگاه هماهنگ بشود و کسی احساس نکند که این آقا حرف بدی زده است. فکر کند که حرف نو، جدید و مناسب زده است. و چه بسا این سخن را تحت تأثیر افکار عمومی مطرح می‌کند و چه بسا مبنای دینی اش در حال عوض شدن است. لذا دینداری و باورهای دینی تحت تأثیر مدرسه شکل می‌گیرد تا حوزه یا مسجد که حداقل نماینده حوزه است و جایگاه روحانیت. امام جماعت فقط در مسجد نماز می‌خواند و کمتر بحث جدی مطرح می‌کند. حالا واعظ خیلی از وقتها در خانه‌ها است و کمتر در مساجد است و ارتباطش را هم با حوزه قطع کرده است. خودرأی است. در حیطه‌هایی که بحث می‌کند آموزش ندیده است. آنچه که به او آموخته‌اند بحثهای فقهی بوده است.

ﷺ - و آنچه از فقه آموخته در این گونه بحث‌های کلامی چندان برای او کاربردی ندارد.

حداقل آن مباحث را رها کرده است. حالا وارد حیطه‌های جدید شده است. که آموزش ندیده است. حالا کتاب بخواند یا از چه کتابی چه برداشتی داشته باشد، همانش ذوقی و انتخابی است از این رو، آموزش دین را باید از مدرسه آغاز کرد و معمولاً هم در آنجا روحانیان غایب هستند. این هم دو مورد از جاهایی که به عنوان رقیب کار را از دست سازمان روحانیون خارج کرده و حیطه‌های غیر روحانی را بر آن مسلط کرده است.

نکته سوم: بحث دانشکده‌های الهیات است. حالا درست است که در دانشکده‌های الهیات ۲ واحد یا ۴ واحدین شناسی هم در کنار سایر دروس باشد، ولی القاعده دانشکده‌های الهیات یک صبغه دینداری و دفاع از اسلام و تشیع در ایران دارد. ظاهراً همان کاری را می‌کند که حوزه علمیه بنا است آن را انجام بدهد. اما در

سطح کوچک تر و با یک فرمول دانشگاهی یک بعدش این است. فارغ التحصیلان آن، لیسانس می گیرند و دبیر دینی می شوند - گاهی ممکن است که بعضی از فارغ التحصیلان آنها قاضی بشوند. و بقیه هم کاری که دلشان بخواهد و چه بسا همین ها محقق و نویسنده می شوند و نکته دیگر این که اینها چون دانشگاهی هستند و صبغه دانشگاهی دارند و دانشگاه هم سوغات غربی است و در تمام رشته هایی که الان در دانشگاهها درس داده می شود یک ربطی به خارج کشور دارد، چه بسا این حضراتی که در رشته کلام و الهیات و تمدن اسلام کار می کنند برای آن که یک جایگاه قوی تری در حیطه دانشگاه پیدا کنند. دنبال این هستند مثلاً یک اثر خارجی در حیطه اسلام شناسی یا دین پژوهی هم ترجمه کنند یا برای آن که مراحل دانشگاهی را طی کنند و ارتقاء علمی به دست بیاورند باید مقاله بنویسند، کتاب چاپ کنند و الی اساتید را هیچ وقت دانشیار نمی شود و استاد نمی شود. ناچاراً این درجات داده نمی شود، مگر این که کتاب چاپ کرده باشد. لذا الزام شغلی آنها این است که یا یک چیزهایی از خارج تهیه کنند یا خودشان اقدام به تألیف و تصنیف و اجتهاد کنند و طبیعتاً در دانشگاه نوآوری جایزه دارد. چه بسا دنبال این باشند که یک نقدی بر یک رأی گذشته بزنند، یک حرف تازه ای بزنند. تحلیل تازه ای حداقل ارائه بدهند. این هم یک حیطه ای دارد که در واقع در قلمرو خصوصاً حوزه علمیه بوده است. این دیگر بحث امام جماعت و واعظ و برگزار مراسم نیست. این همان حیطه پژوهشی و آموزشی حوزه علمیه است که اینها فی الواقع در آنجا پیدا شدند و حال ممکن است که بعضی از آنها در همان جهت و راستا باشند و مورد تأیید علمای حوزه قرار بگیرند و بعضی هم اگر مورد مطالعه علماء قرار بگیرد ممکن است دارای ایراد و اشکال باشد و به آن اعتنایی نمی شود. در مجلات خاصی ممکن است که مطلب چاپ

شده باشد. این هم قلمروی است که اینها وارد آن قلمرو شده اند.

### 🖋️ - به آخرین سؤال بپردازیم. انتظار خودتان را از حوزه بفرمایید.

انتظار از حوزه این است که اولاً ترویج دینی را وظیفه جدی خودش قرار بدهد. نه فقط پژوهش و آموزش به دانشمندی که ادامه دهندگان دانشگاه و علوم دینی باشند. ما انتظارمان این است که مسأله ترویج را جدی بگیرند و اعضاء خودش را در ابتدا که طلبه اند و بعد هم که فضلاء می شوند، اینها را برای ترویج و آموزش دین به مردم، آموزش بدهند. به آنها نحوه بیان و نحوه سخنرانی را بدهند. اگر آنها قرار است که اخلاق درس بدهند. باید بدانند که چه مباحثی از اخلاق را بگویند. اگر قرار است که به مبانی اعتقادی که در قرآن به فراوانی آمده است بپردازند و به مردم آموزش بدهند، باید به آنها بگویند که بحث کلام و عقاید و قرآن باید بلد باشند و ترویج هم را جدی بگیرند آن را وظیفه خود بدانند با برنامه بروند و با برنامه افراد را اعزام کنند.

نکته دوم این که مسجد باید به نحوی سازمان دهی شود که آن مرکزیت علمی حوزه علمیه، یک نظارت واقعی روی مساجد داشته باشد. آن گونه نباشد که هر کس که به هر نحوی امام جماعت شد یا واعظ شد یا امام جماعت معلوم بشود که چه کسانی واعظ هستند. آیا صلاحیت واعظ بودن دارند یا ندارند. اینها چه مطالبی را می گویند؟ آیا این سخنرانیها صحیح است یا غلط است. یک افرادی باشند که آنها را بررسی و مطالعه کنند. نوار جمع کنند یادداشت بردارند، حتی مصاحبه کنند، مثلاً از او بخواهند فهرست مثلاً سه تا چهار تا از سخنرانیهای محرم گذشته را بنویسد. آنچه گفته است و نتیجه ای که از بحثهایش گرفته

است را تیز بنویسد منبع مطالعاتی اش را بنویسد. برای آنها موضوع تعیین کنند، منبع معرفی کنند، زمان بدهند برای آن که آن مبلغ برود و کار تحقیقاتی انجام بدهد و مطالعه کند، موضوع سخنرانی را مثلاً برای دو ماه دیگر بیاورد. یا امام جماعت حداقل به زمان، نحوه رفتارش، کردارش، مسأله دانی اش، مسأله گویی اش، نوع برخوردهایش. این باید سازمان داشته باشد و تعداد مساجد روشن باشد که چقدر است در کدام مسجد چه کسی است؟ و بعد هم با اینها ارتباط داشته باشند، آن طور نباشد که حالا یک کسی بیست سال یا ۱۵ سال در حوزه درس خواند و بعد به فلان شهر رفت، دیگر تا آخر در همانجا ماند. او را باید بخواهند مثلاً یک ماه آموزش ضمن خدمت بگذارند. بحث های روز را به او بگویند و شبیه های جدید را به او منتقل کنند.

